

و وظیفه اسلامی و حق الهی خویش می‌دانست، در آن لحظه به‌وظیفه آنی و معجل خود (کفن و دفن پیامبر) پرداخت. در چنین حالی، برخی از صحابه بر سر خلافت و سلب حقوق دینی و مسلم علی (به تعبیر استاد عبدالفتاح عبدالعقود مصری، استاد دانشگاه اسکندریه، — کتاب الامام علی، ج ۱ / ۲۲۵، تألیف او) به نزاع برخاستند. ۳ — این سخن که هر دو طرف ابوبکر را به سمت رئیس جامعه اسلامی شناختند، خلاف واقعیات تاریخ اسلام است. بلکه خلافت ابوبکر از روی اجماع امت نبود. و افاضل صحابه در آن دخالت نداشتند و میان مهاجران و انصار سخت اختلاف شد و کار به مشاجره و شمشیر کشید. گروهی دیگر چون ابوسفیان اختلافات و داعیه‌های دیگر داشتند. نوعاً فضیلتی اصحاب، در جریان سقیفه، دخالت، یا مواقت نداشتند. در سقیفه، مقداد بن اسود کندی صحابی معروف را به هنگام دفاع از علی کتک زدند و سینه‌اش را شکستند. در همین جریان، سعد بن عبادۀ انصاری — رئیس خزرج — را کشتند و گفتند: شب هنگام، جنیان او را کشته‌اند! در این وضع تنهاییت عمرو ابو عبیده جراح، حالت تمهید به خود گرفت. و عمر خود همین بیعت را بارها «فلته، کار حساب نشده» نامید (— الفدییر ج ۷ ص ۷۹ و تمهید باقلانی، ص ۱۹۶ و ...). و پس از این همه، این سؤال، که یکی از نویسندگان خارجی، به عبارتی که نقل می‌شود، ادا کرده است، همواره در متن لحظه‌ها، تکرار می‌شود: «آیا مشروع و قانونی و منطقی بود که جانشین پیغمبر بدون مشورت با دخترش فاطمه، و عموزاده و دامادش علی، که شجاعت بی‌همتای او چنان پیروزیهای درخشانی نصیب اسلام کرده بود، و یا عمویش عباس و دو تن از عزیزترین و فداکارترین یارانش، زیر و طلحه، انتخاب شود.؟»

۴ — خلیفه دوم کلمه‌ای که رفع اختلاف کند نگفت، بلکه در حال بیماری پیامبر کلمه‌های دیگر گفت، که جزء مسلمات تاریخ اسلام است (— «صحیح بخاری — جزء چهارم، باب قول المریض: «قوموا عنی» و شرح آن: «ارشاد الساری» از قسطلانی، و «المرامعات» و «التص والاجتهاد» — چاپ چهارم، ص ۱۵۵ به بعد، تألیف علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین)

اکنون بجاست که سخن نویسنده و مورخ معروف مصری، احمد امین، را از کتاب «یوم الاسلام» او — که پس از «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» نوشته، و نسبت

۱- اصولا جریان سقیفه و جنجالها و پیشنهادهای گوناگونی که در آن عرضه شده است، و دفاهی که در عین همان بلوی، از علی «ع» شهادت قابل مطالعه دقیق است. (— کتاب «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۵۳ و «السقیفه» تألیف شیخ محمد رضا مظفر، و جلد هفتم «الفدییر» صفحات ۸۶ تا ۷۴، از چاپ بیروت، و «عبداللہ بن سیا» صفحات ۳۲ تا ۹۵، چاپ قاهره.)

به پاره‌ای از حقایقی که در آن دو کتاب وارونه نشان داده، اینک جانب انصاف گرفته است - نقل کنیم: «صحابه پیغمبر، راجع به خلیفه و جانشین پیغمبر اختلاف نظر پیدا کردند. در اثر بی‌لیاقتی آنان بود که پیش از دفن رسول خدا، بر سر جانشینی او با هم به مخالفت برخاستند. تنها علی بن ابیطالب بود که بی‌لیاقتی از خود نشان نداد و در حالی که وی مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبر بود، بزرگان صحابه دربارهٔ خلافت و جانشینی او دسیسه‌چینی می‌کردند و جسد پیغمبر را رها کرده، هیچ‌کدام جز علی و خانواده‌اش، بر سر جنازهٔ وی حاضر نبودند. و هیچ‌گونه احترامی برای او - که آنان را از تاریکیهای جهل به نور علم هدایت کرده بود - قائل نشدند و منتظر دفن او نیز نشدند. و هنوز جنازه‌اش به خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او به سر و مغز هم می‌کوفتند.» (← ترجمهٔ اعیان‌الشیعه - چاپ تهران - ۱۳۴۵ - ص ۲۶۲ و بعد، نیز کتاب یوم‌الاسلام احمد امین)

۴۴. [۴۰]. این نبرد در تاریخ فتوح، به «یوم‌الجسر» و «قس‌الناطف» شهرت دارد. (← فتوح‌البلدان).

۴۵. [۴۴]. یا: «ابوالعباس». در انتساب این قصیده به ابوالعباس مروزی و سروده شدن آن در قرن دوم و سوم، تردید شده است. (← تاریخ ادبیات در ایران ج ۱، ۱۷۸ / چاپ تهران، ۱۳۳۸).

۴۶. [۴۵]. نامی بود که در ایران اسلامی به‌زرتشتیان داده شد. (← مزدیسنا/۳۹۵).

۴۷. [۴۶]. جایی بوده در ناحیهٔ ارجان (ارگان) فارس (← یا قوت).

۴۹ و ۴۸. [۴۷]. بیشتر اشاره کردیم که در نتیجهٔ کیفیت تصرفات عثمان و عمال او در بیت‌المال و سپس دیگر خلفای اموی و عباسی، چنین انحرافی در جامعهٔ اسلام روی داد، اما خلافت پنجسالهٔ حضرت علی و نظام حقوقی و اقتصادی امامان شیعه، کاملاً از این نظام متمایز است و با آن مابین.

۵۰. [۴۷]. چنانکه یادآور شدیم - و چنانکه مؤلف محترم خود تصریح می‌کنند - اساس مندرجات کتاب خدا و سنت پیامبر و اقیبات اسلام، ضد رفتار خلفای اموی و عباسی است.

اساس اسلام، مساوات و عدالت و رعایت حقوق و انسانیت است.^۱ یکی از جملاتی که بارها پیامبر «ص» در مورد علی «ع» و شایستگی او برای خلافت گفته است همین است که: «اقممکم بالسویة...» یعنی: «علی از همه شما مساوات جو تر است». اما پس از درگذشت پیامبر و انحراف مسیر خلافت واقعی اسلام، شکل جامعه اسلامی دگرگون گشت، و جوهر احکام اسلامی به فراموشی گرفته شد. اشخاصی مانند عبدالرحمن بن عوف، و معاویه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه - که مؤلف در پانویست نام می برد - و حکم و مروان حکم و... به تعبیر خود مؤلف «از مقام خویش برای تصاحب اراضی و ثروت اندوزی استفاده کردند» (← توضیح ۳۲)، خلیفه سوم شخصی مانند حکم - عمومی خویش - را (که دشمن اسلام بود و به دستور پیامبر از جامعه اسلام طرد شده بود ← الغدیر، ج ۸ / ۲۴۲) همه کاره دستگاه خلافت کرد. مروان بن حکم پسر عمومی خود را نیز - که نصیبی از دین نداشت - بر فاضلان و پرهیزگاران صحابه مقدم داشت و بر آنان مسلط ساخت. و بدین وسیله آل امیه و آل مروان را بر ناموس اسلام چیره کرد.

این بود که ابوذر غفاری - تربیت یافته واقعی اسلام - در راه مبارزه با این اشرافیت و اجحاف و تعدی و حق کشی و فجور، بارها با عثمان و معاویه درافتاد و تبعید شد و سرانجام در بیابانی خشک در حال تبعید درگذشت. عمار یا سرو این مسعود و برخی دیگر از بزرگان صحابه نیز بارها با این رژیم مخالفت کردند و دستورات پیامبر را به یاد می آوردند (← الغدیر، ج ۸ / ۲۸۸-۳۸۶، و ج ۹، ۳۱-۶۰، و ص ۱۲۵ و بعد، و ج ۱۱ / ۱۶-۱۰۲) و همینها بود که علی - مرزبان واقعی اصلتهای اسلام - در روز دوم خلافت خود - چنانکه گفته شد - با سخنرانی، این مالکینهارا لغو کرد و همه این اموال را عمومی اعلام کرد. (← نهج البلاغه، ج ۱ / ۴۶، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ / ۹۰، از چاپ دارالکتب. نیز برای دیدن اسناد و مآخذ فراوان و موثق این بحث - جلد نهم «الغدیر». در ج ۸، ص ۲۸۶، نیز، آماری از بخشها و اقطاعات عثمان ارائه شده است).

توضیح: باید بدانیم که درگیری عمده اسلام با ایران نیز بر سر همین کویلدن اشرافیت و برجیدن نظام طبقاتی و رفع اجحاف و آزاد کردن خلق بود، و دست مردم را باز کردن برای تحصیل دانش و به دست آوردن دیگر

۱- حتی خود مؤلف تصریح می کند که مسئله موالی نیز برخلاف سفارشهای پیامبر بود: «این [وضع وجود موالی و موالی قرار دادن مسلمانان غیر عرب] خلاف اصلی بود که محمد دربارهٔ برابر برای مسلمانان صرف نظر از اصل و نژادشان اعلام کرده بود» (متن، ص ۴۵).

حقوق حقه خویش و خلاصه نجات بخشی. در اینجا خوب است سخن گویای استاد فقید مرحوم ملک الشعرای بهار را بخوانیم. وی می گوید: «اسلام در آن روز، در ایران آریستوکرات - که طبقه بندی مردمش بکلی میان توده جماعت، فواصل بزرگی ایجاد کرده، و مردم را بین آزاد و بند و شریف و وضع، منقسم ساخته بود - باطبقات اول و دوم ایران (طبقه ارتشاران - طبقه آذربانان)، یعنی... و نظامیان و روحانیون، مغایرت کلی داشت.

«دین تازه، مردم فرمایه از طبقه کشاورزان و پیشه‌وران و بندگان را، با اعیان و اشراف که خود را جنس شریف و ایرانی اصیل می‌شمردند، مساوی و برابر قرار داده بود. و این معنی قابل تحمل نبود.

«ظهور دین اسلام در آن اوقات، کمتر از ظهور احزاب اجتماعیون و اشتراکیون امروز توی ذهن نمی‌زد. و این انقلاب، بهمین سبب، مورد مقاومت اشراف و شاهزادگان و سواران قرار گرفت. ولی طبقات سوم و چهارم - که دهقانان در مرتبه اول آنها قرار داشتند - مقاومت شدیدی از خود نشان ندادند... آزادی و شیوع علم در میان طبقات پست - که حق درس خواندن نداشتند - شوق و شوری عظیم در مردم ایران ایجاد نمود. و این شوق و شور بود که علمای بزرگ در هر علم، از میان طبقات مردم ایران، در ظرف دو قرن پیدا شدند. و ادبیات دامنه‌داری، که بدون تردید، در نتیجه آزادی، با ادبیات قبل از اسلام زمین تا آسمان تفاوت داشت، به وجود آمد.»

(- روزنامه نو بهار، سال ۳۳، شماره ۳۷، دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۲۲ ه. ش، ص ۱ و ۴، از مقاله ادبیات ایران. نیز - «بهار و ادب پارسی»، ج ۱ / ۲۸۲-۲۸۳).

ضمناً یاد می‌کنیم که این تعبیر مؤلف محترم: «در سالهای حکومت خلفای چهارگانه، جریان تکوین جامعه طبقاتی...» (متن ص ۴۶ و ۴۷) و این تعبیر وی: «گروهی را که طبیعت اجتماعی کمایش روشن، و برنامه سیاسی مشخصی داشته و در زمان چهارخلیفه نخستین مکون گشته...» (متن ص ۴۸، پانوش ۱)، و امثال این تعبیرها، از نظر واقعیت تاریخی، متضمن مسامحه‌ای شدید است. زیرا طبیعت اجتماعی مسلمین در زمان چهارخلیفه یکسان نبوده است، و در نتیجه تعلیمات و رهبریهای مختلف تغییر

می یافته است، به ویژه در زمان حکومت علی «ع» که در این زمان، شکل جامعه اسلامی، با دوره حکومت خلفای پیشین بخصوص عثمان، از نظر مساوات و عدالت اجتماعی، کاملاً متمایز بوده است. بنابراین نمی توان گروهی اجتماعی را در نظر گرفت که در زمان هر چهار خلیفه، دارای طبیعت اجتماعی ویژه و روشی مشخص باشد.

[۴۸]. درباره این خلیفه، و اینکه چگونه بود، و اصحاب پیامبر - از جمله عائشه ام المؤمنین - درباره او چه نظری داشتند (- نظر ۸۰ تن از بزرگان اصحاب و مهاجرین و انصار، درباره او «الغدیر»، ج ۹/۶۹ - ۱۶۷) و اینکه او چنان صالحان و مصلحان صحابه و بزرگان صدر اسلام را، که در برابر تصرفات نامشروعش در بیت المال و محروم کردن توده ها می آشفتمد، بیدریغ شکنجه و آزار و تبعید می کرد (مانند کسانی چون ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر، مالک اشتر نخعی، زید بن صوحان عبدی، صعصعه بن صوحان عبدی، جندب بن زهیر ازدی، شریح بن اوفای عبسی، کعب بن عبده نهدی، عدی بن حاتم طائی، یزید بن قیس ارجبی، کمیل بن زیاد نخعی، عامر بن عبد قیس تمیمی، حارث بن عبدالله همدانی، و ...)، و نمودار اقطاع و بخششهای ناحق او، رجوع شود به جلد هشتم و نهم «الغدیر» که در آن کتاب، بر پایه متون و مأخذ موثق خود اهل سنت، هر بحثی طرح و تحلیل شده است. و در مقام استناد به مانند هم موارد این کتاب عظیم (که تا کنون ۱۱ جلد آن منتشر شده است) کلمه ای از شیعه نیاورده است. کتابی که حاصل کوششهای شبانروزی مردی بزرگ است، در طول چهل سال، در چند هزار مأخذ، در کشورها و شهرها و کتابخانه ها، با بنیه ای قوی و عزمی چونان قله های بلند، مردی که به گفته نافدان بزرگ: «خود به تنهایی چونان امتی بود».

۵۲ و ۵۳ و ۵۴ [۴۸]. گروه هواخواهان داماد محمد (امام علی بن ابیطالب)، یعنی شیعه، در زمان عثمان تکوین نیافت. شیعه بر اساس نصوص و دستورات قاطع و مکرری که از پیامبر رسیده بود (و حتی برخی از آیات «قرآن» - توضیح ۱۵۴) و در آنها علی: امام، مولی، وصی، ولی، خلیفه و جانشین محمد معرفی شده بود، علی را جانشین پیامبر دانست، بر اساس اصلی دینی.

این احادیث و نصوص، از روزی که پیامبر اکرم، دعوت خویش را در میان عشیره خود علنی کرد («حدیث بدء الدعوة» - «الغدیر»، ج ۲/۲۷۸ نیز توضیح ۴۱) می آغازد، و به امثال «حدیث منزله» و «حدیث ثقلین» (- مجلدات «عقبات الانوار») و واقعه «غدیر خم» (۷۰ روز به مرگ پیامبر - بنا بر تواریخ شیعه و ۸۴ روز - بنا بر

تواریخ سنی) می‌رسد و به وقایعی همانند تجهیز سپاه اسامه و حدیث قلم و دوات خواستن پیامبر، در مرض موت خود (صحیح بخاری و صحیح مسلم در همین باب) ختم می‌شود.

حتی باید دانست که نام «شیعه» را طبق مآخذ وثیق (الفدیر، ج ۲/ ۵۷-۵۸) پیامبر در ضمن حدیث «انت یا علی و شیعتك» (در شأن نزول آیه ۷ از سوره ۹۸)، بر آنان نهاد.

این است سخنی کوتاه درباره آغاز تشیع بر اساس وثیقترین منابع تاریخ اسلام از خود اهل سنت. (الفدیر، ج ۲/ ۵۷-۵۸) «الشافی» سید مرتضی، «احقاق الحق» قاضی، مجلدات یازده گانه «الفدیر»، مجلدات «عقبات الانوار»، کتابهای «المراجعات» و «الامامة الکبری» و «اصل الشیعة و اصولها» و جلد اول «اعیان الشیعه» نیز توضیح ۴۱.

۵۵. [۴۸]. در این باره که چند تن از صحابه به طرفداری از حق خلافت علی برخاستند، سخن استاد عبدالفتاح عبدالقصد مصری، به حقیقت تاریخی نزدیکتر است. (کتاب «الامام علی» تألیف وی، ص ۲۲۵ - از چاپ اول، و ص ۲۱۲ - از چاپ سوم و «حسامترین فراز تاریخ» ص ۱۸۰ و بعد، از چاپ پنجم).

۵۶. [۴۸]. اگر مقصود از «حزب سیاسی» این است که شیعه صرفاً جنبه سیاسی داشته است درست نیست. در پیش گفتیم که شیعه بر اساسی دینی، یعنی اطاعت کامل از قول و نص پیامبر پی علی را گرفت. و اگر مقصود همان است که خود مؤلف (چند سطر بعد) از و لها وزن نقل می‌کند، یعنی «حزب دینی و سیاسی مخالف» درست است، زیرا شیعه مخالف خلافتی بود که صحه نبوی و دینی نداشت و هم تعالیم روشن و اصل اسلام در آن عملی نمی‌شد - مخصوصاً در مسائل مساوات اجتماعی و حقوق خلقها - چنانکه دانشمند مصری، استاد احمد عباس صالح، که خود از اهل تسنن است، در مقاله‌ای که در روزنامه «الجمهورية» نگاشته است، بدین حقیقت تصریح می‌کند.

دانشمند نامبرده می‌گوید: «اختلاف میان علی و دشمنانش... در اصول اساسی اسلام، مخصوصاً اصلاحات اجتماعی بود». (ترجمه جلد اول اعیان الشیعه، ص ۳۳۰)

و اگر مقصود این است که شیعه اصولاً دارای تشکل مرامی و تربیت مکتبی بود نیز درست است، زیرا شیعه در گذشته چنین بوده است. اگر چه امروز بسیاری از تعالیم شیعی، چنانکه بوده است، به مردم آموخته نمی‌شود. اگر چنان آموخته می‌شد،

مردم می توانستند به آن تشکل وقوام و حماسه بازگردند.

۵۷. [۴۹]. اصل موروثی بودن خلافت (که مقامی است الهی و دور از دسترسی انتخاب مردم، و برای تربیت کامل و تضمین سعادت فردی و اجتماعی انسان است و رهبری مطلق اجتماعات بشری بر پایه احکام خدا) خود بر اساسی دینی مبتنی است. و بر اساس همین مینا، شیعه پس از فوت پیامبر و عمل نشدن به وصایای او، راه دینی خود را مشخص کرد و کوشید تا از خواسته های پیامبر اکرم تجاوز نکند و به آنها معتقد و عامل باشد. (به ماخذ این بحث، در پیش اشاره کردیم.)

۵۸. [۴۹]. درباره واقعه غدیر، تعبیر «گفته شد» درست نیست، بلکه از مسلمترین و پرسندترین وقایع تاریخ اسلام است. امام غزالی می گوید: «غدیر، به اجماع ثابت است» (← الغدیر، ج ۱/۲۹۶) و دانشمند سنی، ضیاء الدین مقبلی، در کتاب «الابحاث المسددة» می گوید: «اگر حدیث غدیر، مسلم نباشد، در دین اسلام، هیچ امری مسلم نیست». دیگر دانشمندان موقو اهل سنت نیز، همواره، درباره صحت و قطعیت آن، سخن گفته اند. («الغدیر» ج ۱: «الکلمات حول سند الحدیث») و از جمله دانشمندان محقق معروف اهل سنت، استاد عبدالله علائی، در سخنرانی خود در رادیو لبنان، (به تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۸۵ ه. ق) چنین گفت: «ان عید الغدیر جزء من الاسلام، فمن انکره، فقد انکر الاسلام بالذات» - یعنی: عید غدیر جزء اسلام است، هر کس منکر آن شود، منکر خود اسلام شده است. (الشیعة والتشیع/ ۲۸۸) نیز - توضیح ۴۱

۵۹. [۴۹]. انتخابی بودن خلیفه خارجیت نداشته است ← توضیح ۱۵۷ و ۱۵۸

۶۰. [۴۹]. این نظر مؤلف نیز متأسفانه نادرست است، بجز اینکه با سخن گذشته وی تناقض دارد، زیرا در صفحه پیش گفت: «در آغاز، به هنگام انتخاب خلیفه، فقط سه تن به طرفداری از حق خلافت علی برخاستند» بنا بر این سالها پیش از عبدالله بن سبا، شیعه بوده است و حق خلافت علی «ع» طرفداران و هواخواهانی داشته است.

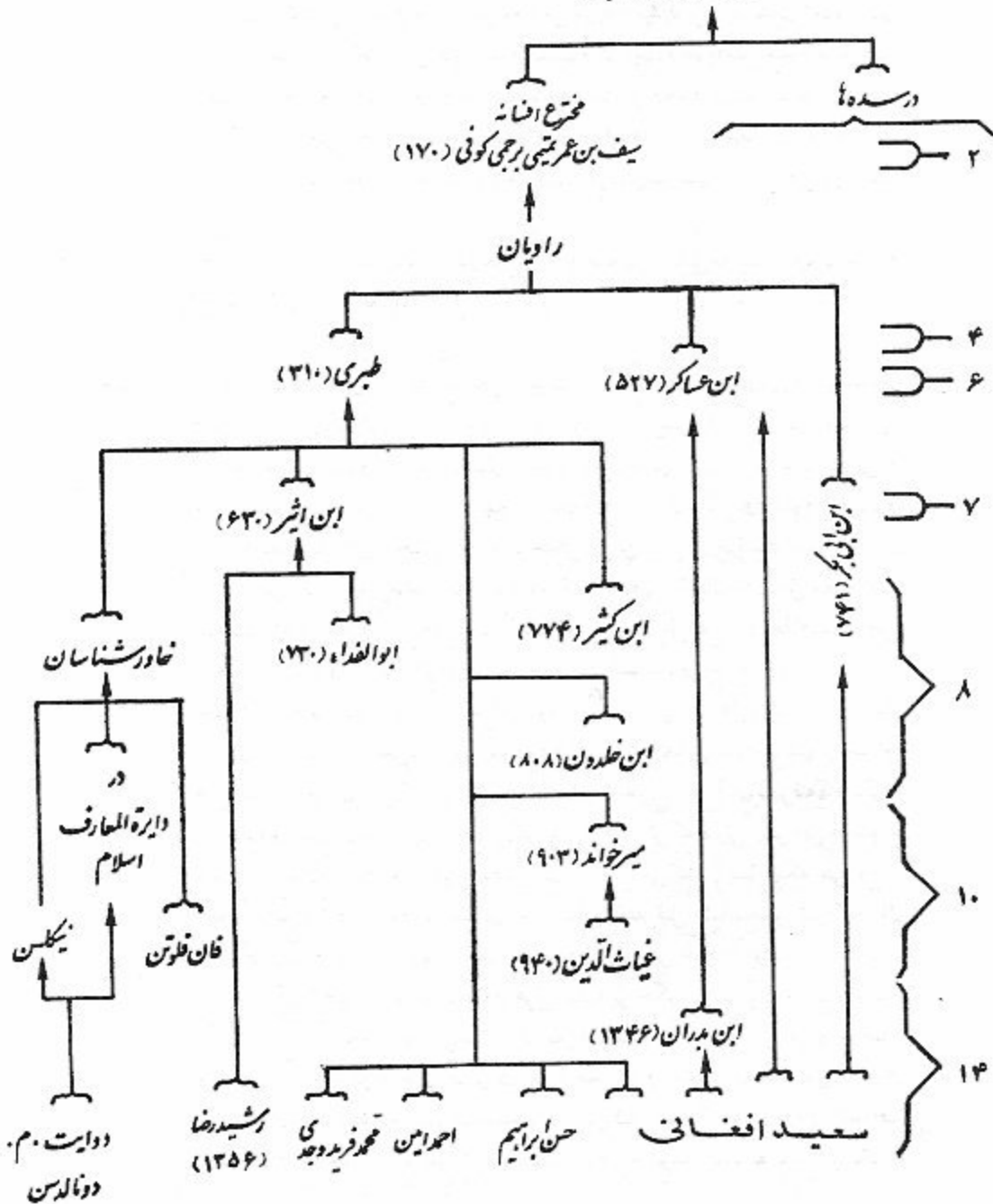
ثانیاً - مسئله عبدالله بن سبا (و به تعبیر عده ای: ابن السوداء) از نظر عقل و نقل مردود است: اما عقلاً، زیرا - چنانکه برخی از محققان گفته اند - نمی توان قبول کرد که در دوران امپراتوری وسیع اسلام، تنی یهودی، از یمن سرازیر شود و به مرکز اسلام و سایر شهرهای بزرگ اسلامی بانهد، و به تبلیغ پردازد و پذیرفته شود، تا بدانجا که چنان

شورشی یا فریادگر برای نخستین بار به خلیفه کشی منجر گردد!

اما نفلا؛ زیرا بنا بر تحقیقات اخیر، عبدالله بن سبا انسانی افسانه‌ای و معمول است که هیچ‌گاه وجود خارجی نداشته است. این شخص را ابتدا در نیمه دوم قرن دوم (یعنی حدود ۱۵۰ سال پس از جریان خلافت) راوی و نویسنده‌ای وضاع (دروغگو و دروغنویس) به نام سیف بن عمر (تهذیب التهذیب ابن حجر؛ ج ۴ / ۲۹۶، و الغدیر، ج ۵ / ۲۳۳) وجود روایی داد و پرداخت و آراء و عقایدی به وی منسوب کرد. دکتر طه حسین، در کتاب «علی و بنوه - ص ۱۳۴» می‌گوید: «گمان قوی این است که ابن سبا شخصی است که دشمنان شیعه، تنها برای شیعه نه خوارج، او را تراشیده و نگاه داشته‌اند تا گاه و بیگاه بر آنان بتازند...» (ترجمه جلد اول اعیان الشیعه، ۳۲۴-۳۲۵)

آری مورخان بعدی - چنانکه طه حسین نیز (در همانجا) اشاره می‌کند - بدون دقت در «طبقه» و «استاد» سیف بن عمر، مطالب او را نقل کرده‌اند. حتی جغرافی - نویسانی چون یاقوت، در «معجم البلدان» و مورخان چون طبری، در ذکر اماکنی چند، دچار اشتباهاتی شده‌اند ناشی از جعل و خلط سیف، و اماکنی را ذکر کرده‌اند که جز در قصه‌های سیف، وجود نداشته است، و در سایر مآخذ جغرافیایی (چون مختصر - البلدان ابن فقیه، و صفة جزیرة العرب ابن حاتک، و معجم بکری و...) ذکر از آنها نیامده است. از این رو مؤلفان متأخر، مانند لسترنج در کتاب «سرزمینهای خلافت - شرقی». *G. Le Strange: The Lands of the Eastern Caliphate*. و عمر رضا کماله در کتاب «جغرافیة شبه جزیرة العرب» بر معجم یاقوت اعتماد نکرده‌اند و آن اماکن را در کتب خویش نیاورده‌اند. (عبدالله بن سبا / ۱۹۰ - ۱۹۳). اکنون استاد محقق، مرتضی‌العسکری، در کتاب پراچ خود: «عبدالله بن سبا - المدخل» (چاپ قاهره) افسانه‌ای بودن ابن سبا و جعل و کذب سیف بن عمر را روشن کرده است. بطور و شفاسکی و بر سخی دیگر، از ابن سبا نام می‌برند و آرا و حوادثی به او نسبت می‌دهد، که بر اساس تحقیقات موجود درست نیست. برای پی بردن به نقل منقطع و اسناد منحصر به سیف مورخان چون طبری و ابن عساکر و ابن اثیر و... و مستشرقانی چون نویسندگان دائرة المعارف الاسلامیه، و فان فلسوتن، و نیکلسن، و دونالدسن، و نویسندگان دیگری چون احمد امین، و رشید رضا، و فرید وجدی و...، در مورد ابن سبا، به جدول ذیل که از کتاب «عبدالله بن سبا المدخل» (ص ۲۵) نقل می‌شود توجه کنید. و با دقت بنگرید که همه این مورخان و نویسندگان، سخنان در مورد ابن سبا به سیف بن عمر می‌رسد. و او به تصریح متخصصان علم رجال و راوی شناسان اهل

سلسله افغانه (ابن سبا)



سنت، دروغنویس بوده است. و ازا اینجا است که استاد احمد عباس صالح، مدیر مجله مصری «الکاتب» (شماره مارس ۱۹۶۵، ص ۵۶) می گوید: «عبداله بن سبا، بدون شك، مردی افسانه‌ای است نه واقعی، پس چطور ممکن است منشأ این همه حوادث باشد؟ عبداله بن سبا را متأخران وضع کرده‌اند، و در مراجع قدیم، دلیل بر وجود او نیست. علاوه بر این، احتمال دادن وجود چنین شخصی، فکری سخیف است.» (— امامه علی / ۶۲).

پس هر چند اسلام‌شناسان بادیگران بر وجود ابن سبا مبتنی کرده‌اند، بی پایه است.

۶۱ [۵۰]. درباره این بشارت در حق هر ده تن و صحت و سقم حدیث آن — «الغدیر» (ج ۱۰ / ۱۱۸ و بعد).

۶۲ [۵۰]. علی از این صفات، یعنی صفات ضروری يك رجل دولتی و سیاستمدار عادی (یعنی فریکارانی مانند معاویه و همانندانش در هر روزگار که هیچ چیز ندارند جز سیاست و...) عاری بود. اما نظام اعلای علوی و سیاست انسانی و پاک‌مایه‌اش — که از سراسر «نهج البلاغه» و «تاریخ زندگی او» نمودار است و نشان دهنده عمل دقیق به‌مانی اسلام — حتگزارترین روش و سیاست است. پس از اینکه، ضمن تجربه چندین سده اسلامی، و چگونگی خرافتها و پایمال شدن ملل اسلام در زیر بار ظلم داخلی و خارجی، روشن شده است که کنار زدن علی «ع» از خلافت بلا فصل پیامبر «ص»، در واقع بزرگترین صدمه به اسلام و انسانیت و تاریخ بوده است، و در حقیقت در حکم کنار زدن خود اسلام بسوده است، برخی از اهل سنت، برای اینکه عذری بتراشند گفتند علی، سیاسی نبوده (غافل از اینکه این شبهه بر اکتبهای خسام، هیچ چیز را جبران نمی‌کند). دیگران نیز این سخن را از آنان گرفته‌گاه تکرار می‌کنند، و بدون تحقیق آن را باز می‌گویند. در صورتی که دلیلی بر این موضوع وجود ندارد. بلکه همه چیز، عکس آن را ثابت می‌کند. آیا اینکه علی «ع»، معاویه را عزل کرد، خلافت سیاست بود. مگر یکی از علل قتل عثمان، همین نبود که عمال و کارگزاران او فاسد بودند، و مگر معاویه در رأس این فاسدان و دین تباهان قرار نداشت؟ آیا علی می‌توانست بدون عزل اینان، بر حکومتی تسلط یابد که عناصر شورشی، آن را شکل داده بودند؟ صرف نظر از اینکه در منطق قرآنی و سیاست محمدی علی، هیچ‌گونه جایی برای درنگ و مجامله، و به تعبیر خودش: «پیروزی از راه ستم» وجود نداشت. پس سیاستمدار راستین کسی است که بدون ذرهای انحراف از مجموعه مرام و تکلیف خویش، با کمال تسلط، حکومت کند، نه با هر نیرنگ و

دروغ و علی همان گونه تا آخر (با آنهمه کارشکنی و نفاق آموزی و جنگهای پرزبان داخلی که به وجود آوردند) حکومت کرد. و خلافت پر صلابت او، با شهادتش پایان یافت، نه با پیروزی رقبایش. و شهادتش نیز مربوط بود، به انتقامجویی عاطفه‌ای خام.

از این گونه شبهه افکنیها، گاه گاه، به منظورهایی، یا از نداشتن اطلاعات کافی دیده می شود. چنانکه در این دوره اخیر، برخی از نویسندگان - از جمله یکی از مبعوثان استعمار، که به گونه‌ای مرموز، همراه نوعی بلادت اقلیمی، دور از فهم تشیع، به مسست کردن عنصر جامعه و داشته شده بود - گفتند، تشیع منشأ اسلامی و عربی ندارد، بلکه زائیده ایرانیان و قرون بعدی است. سپس معنویت نیرومند تحقیق، و راستینی حقیقت، بطلان این سخن را بر ملا کرد. تا جایی که هم اکنون می نگریم که مؤلف این کتاب می گوید: «برخی از محققان قرن نوزدهم میلادی می گفتند، گویا مذهب شیعه را ایرانیان به وجود آوردند، و تشیع تعبیر گونه‌ای بود از اسلام در نظر ایرانیان. و واکنش روح ایرانی در برابر عرب بود. کارا دوو، دوزی و میو للرنیز چنین نظری داشته‌اند. این عقیده از يك اندیشه به ظاهر علمی، ولی کاذب، ناشی شده است؛ دایر بر اینکه معتقدات و ایدئولوژیهای بشری طبیعت نژادی دارند... از لحاظ تاریخی نیز، فرضیه منشأ ایرانی داشتن تشیع نادرست است. و اکنون می توان این نظر را کاملاً رد شده شمرد. و لهاوزن خاطر نشان می کند که نخستین شیعیان، از موالی (ایرانی) نبوده بلکه عرب بودند.» (متن، ص ۵۱).

و شیخ سلیم بشری، رئیس اسبق جامع الازهر، و مفتی بزرگ مصر نیز، به عالم بزرگ و مصلح اجتماعی شیعه، سید عبدالحمین شرف‌الدین، نوشت: «شهادت می‌دهم که مذهب شما، از طریق علی «ع» و فاطمه «ع» متصل است به پیامبر، و همان دین محمدی است. و حتی مذهب شما، از مذاهب مامتینتر و کاملتر است، زیرا ما چهار مذهب داریم که هر یک را يك امام آموخته است. ولی شما دارای مذهبی هستید که چندین امام، آن را آموخته و تفسیر کرده و سرکزیت داده‌اند.» (— المراجعات). نیز می‌دانیم که قرن‌ها قبل از حکومت صفویه، حکومت‌های شیعی بسیاری وجود داشته‌است، مانند حکومت دیلمیان و حمدانیان شام، که یکی از فلاسفه شیعه (ابو نصر فارابی) در زمان حکومت آنان فلسفه خویش را بنیاد نهاد.

[۵۰]. شیعه، علی را از پیامبر بزرگتر نمی‌دارد، بلکه علی را تربیت یافته و یاور پیامبر و کاملترین مؤمن به او و جانشین بلافضل پیامبر می‌شناسد. از نظر مقام ولایت

نیز، ولایت را اول از آن خدا، سپس از آن پیامبر و بعد از آن امام می‌داند، بر اساس آیه ۵۵ از سوره ۵ (المائدة): «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کعون» یعنی «همانا ولی (سرپرست) شما خداست و پیامبر او و آن کسان که گرویدند، همانان که نماز را به پای می‌دارند و زکات می‌دهند حالی که در "رکوع" اند»، که بنا بر نقل ۶۶ نفر از مفسران و فقیهان اهل سنت، شأن نزول آیه علی «ع» است و آیه درباره اوست. (— القدير، ج ۳/ ۱۵۶ - ۱۶۷).

[۵۱]. عبارت مؤلف محترم در اینجا مجمل است و مقصودش از کلمه «تردید» معلوم نیست. تردیدی، به معنای معروف آن، از ناحیه امامی مصمم چون علی اظهار نشد. بلکه چون عثمان جامعه اسلام را ضایع کرده بود، و با اتلاف بیت‌المال نزدیکان خود را به مال اندوزی وا داشته بود، و جوانان بی‌فقه و بی‌ایمان بنی‌امیه را بر مردم اسلام و نوامیس خلق، مسلط کرده و سنن اسلام را از میان برداشته بود (به تصریح و تأکید عائشه ام‌المؤمنین و جمع بسیاری از بزرگان صحابه — جلد نهم «القدر»)، نیز «مرآة الاسلام» دکتر طه حسین و «دائرة المعارف» فرید وجدی، ذیل کلمه «علی» چون چنین بود، علی در قبول پیشنهاد خلافت — پس از ۲۵ سال انحراف جامعه از مسیر اصلی اسلام — شتاب نکرد تا مردم خلافت او را کاملاً به رسمیت بشناسند، تا اگر خواست حقوق ضایع شده خلق و سنن بر باد رفته اسلام را بازگرداند، و اموال و اراضی نامشروع را مصادره کند، همگان فرمان برند و برای مخالفت و فتنه انگیزی عذریشان نباشد. لیکن با استقرار چندین ساله‌ای که معاویه — در زمان دو خلیفه سابق و به برکت آزادی دادنیهای عثمان به او — یافته بود و هم چند تن دیگر، اینان همه توانستند در کار حکومت امام کارشکنیهای بسیار کنند و امام را از عملی کردن کلیت اهداف خود باز دارند. و به گفته مورخان: «علی، تصمیم گرفت سنت پیامبر را احیا کند، ولی دشمنانش فرصت این کار را هم برای او باقی نگذاشتند.»

[۵۲]. این گونه قضاوت درباره مآخذ تاریخ آن دوره صحیح نیست، زیرا اولاً تألیفاتی از دوره پیش از عباسیان وجود دارد، ثانیاً آنچه مورخان در این باره نوشته‌اند، در صورتی که اسنادشان از نظر فنی معتبر باشد قابل قبول است، نهایت باید با تخصص کامل، اسناد را مورد رسیدگی قرار داد، نظیر کاری که برخی از محققان اخیر شیعه (مانند علامه میرحامد حسین نیشابوری هندی در کتاب «عقبات

الانوار» و علامه سید شرف‌الدین عاملی در کتاب «المراجعات» و کتاب «ابوهریره» و علامه امینی در مجلدات «الغدیر» و استاد مرتضی‌المسکری در کتابهای «عبدالله - ابن‌سبا - المدخل» و «احادیث عائشقام المؤمنین» و «خمسون و مائة صحابی مختلف» و چند تن دیگر از محققان کرده‌اند.

مهمتر از این، مطلبی است که درست عکس نظر مؤلف را ثابت می‌کند. و آن این است که مورخان عصر عباسی و پس از آن عصر، نوعاً (بر اساس تعصب نسبت به اصل خلافت خلفا که پایهٔ هر دو خلافت است: اموی و عباسی) جانب عثمان را گرفته‌اند و بیشتر حوادثی را که طعن بر او داشته است نقل نکرده‌اند. یکی از مورخان عمدهٔ دورهٔ عباسی، طبری معروف (محمد بن جریر) است (در گذشته به سال ۸۳۱۰) که در بحبوحهٔ حکومت عباسی زیسته و تاریخ خود را نوشته است. وی در مورد قضایای عثمان با تصریح می‌گوید: «از ذکر بسیاری از آنها اعراض کردم» (طبری، چاپ لندن، بخش ۱، ص ۲۹۸۰). البته این کاری شگفت است که مورخ، واقعات تاریخ را نقل نکند. و این خود جنایت بر تاریخ است که برخی از مورخان مکرر دچار ارتکاب آن شده‌اند - (الغدیر، ج ۲، ص ۲۸۷ و بعد، و ج ۸، ص ۳۲۶ و بعد)

مورخان و نویسندگان دیگری که قضایای تاریخی را تحریف کرده‌اند و حوادث دورهٔ عثمان را کامل و صحیح نقل نکرده‌اند بسیارند، از قبیل: ابن اثیر، و طبری (محب‌الدین در «الریاض النضره») و ابوالقدا، و ابن حجر، و ابن شحنة، و دباربکری و... و از متأخران، دکتر طه حسین (در کتاب «الفتنة الكبرى») و صادق ابراهیم عرجون (در کتاب «عثمان بن عفان») و محمد جادالمولی بك (در کتاب «انصاف عثمان») و محمد خضری (در کتاب «محاضرات تاریخ الامم اسلامیه») و... - (الغدیر، ج ۹، ص ۲۲۷-۲۶۴، بحث «نظرة فی المؤلفات»).

۶۶ [۵۳]، پانوشت]. این موضوع از این جهت اهمیت دارد که بودن اهل سابقه و «قراء» و مسلمانان راستین و «بدریان» (که در رکاب پیامبر جنگیده بودند و کاملاً با روحیات اسلام و بانظری پیامبر اکرم دربارهٔ علی آشنا بودند) در سپاه علی حقیقتاً امام را می‌رساند.

۶۷ [۵۳]. مؤلف می‌خواهد در اینجا قضیهٔ «تحکیم» را مطرح کند، ولی متأسفانه توجه نکرده است که تحکیم اولاً امری بود تعمیلی، و ثانیاً غیر از سازش است. اصولاً امام

در هیچ مرحله‌ای تردید نشان نمی‌داد. او همه‌جا به تکلیف قاطع خویش عمل می‌کرد. در جنگ صفین، هنگامی که معاویه شکست خویش را نزدیک دید، از عمرو عاص حمله‌ای خواست. عمرو موضوع «قرآن برنیزه کردن» را مطرح کرد و عملی شدساین گونه سوء استفاده از قرآن مجید، از آن روز تقریباً باب شد. و در یفا که آن ترویر در عده‌ای از عوام لشکر امام بسیار مؤثر افتاد، به طوری که امام را به قتل تهدید کردند و ادا شدند تا سرداران مصمم خویش را که به جنگ ادامه می‌دادند از جنگ باز دارد. سپس حکمی (داوری) که او معین کرده بود و به فراست و لیاقتش اطمینان داشت، یعنی عبدالله بن عباس را نپذیرفتند، و ابوموسی اشعری ساده لوح و تریب نیافته و بی‌مرام و تباه‌اندیش و مست‌رأی را حکم کردند (← «نهج البلاغه» خطبه تحکیم، و شروح آن، و از جمله شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱ ص ۲۹، به بعد). نیز سابقاً همین ابوموسی، به خاطر رفتار غلطش در ولایت بصره، مورد تنبیه امام قرار گرفته بود. و به گفته استاد عبدالفتاح عبدالمتعود مصری، چطور چنین کسی باید از طرف علی حکم باشد و این نبود مگر از دشمنیهای اشعث کنندی و ... (← الامام علی ج ۱/۱۵۱) و بدین گونه، شد آنچه شد... و امام پس از اینکه حقیقت آن امر را روشن کرد و نپذیرفتند، هماهنگی کرد، تا نگویند به شعور جمع بی‌اعتناست.

نهایت این است که پس از شکست تحکیم، از نظر حکومت کوفه، می‌بایست آن گروه از سپاهیان عراق که گول خورده بودند و برخلاف سفارشهای امام، به تحکیم - آنهم به حکمیت ابوموسی اشعری - رضاداده بودند، فوراً به خود آیند، و بر نیرنگ حيله‌گران واقف شوند، و یکسره و مصمم، در رکاب علی، به دشمن حمله کنند، و دست معاویه غاصب را از پایگاه پاك حکومت قرآن ببرند و تا ابد لکه ننگ خلافت اموی را - که یکی از آثارش واقعه عاشورا بود - از دامن تاریخ اسلام، بلکه تاریخ جهان پاک‌سازند. اما به عکس، با فاعلیتهای دشمنان امام، از جمله اشعث بن قیس کنندی و گروهی دیگر از جاسوسان معاویه که به کارشکنی پرداختند، خوارج راه دیگری گرفتند و واقعه نهران را به وجود آوردند. سرانجام نه آن شد که امام گفت، و نه آن که اینان می‌خواستند.

روزی که سپاهیان عراق به خطای خود پی بردند و دانستند که حق با امام است، توبه کردند و روی به علی نهادند و چهل هزار نفر تاپای جان، بیعت کردند که حکومت ضد اسلامی و ضد قرآنی شام را سرنگون سازند، اما این بیداری و بیعت بسی دیر شده بود. چند روزی پس از این واقعه، امام در محراب مسجد کوفه شهید شد.

[۵۳]. امام خود، بزرگترین طرفدار برابری و «صوت عدالت انسانی» و نیرومندترین دشمن اشراف اموی - بلکه مطلق اشرافیت - بود. مگر علی نبود که در روز آغاز خلافت خویش، همه اموال و زمینهای را که عثمان بخشیده بود، مصادره کرد؟ مگر علی نبود که همه عمال عثمان را عزل کرد؟ مگر همین علی نبود که در آغاز کار - با آنکه هنوز استقرار کامل نیافته بود - معاویه را عزل کرد، به حکم اینکه عنصری اموی است و نامتعهد و اشراف‌عنش و پولدوست و ضد مردم و حقوق مردم. اما غرضورزان یا خشک‌اندیشان نهروان، تاب تدبیر نیاوردند، و به اغفال دشمن معروف خاندان علی، اشعث بن قیس کندی، از جنگ تن رها کردند، و تاریخ اسلام را به دست بنی امیه دادند، تا مسموم شدن امام حسن و واقعه عاشورا، و واقعه حره، و تخریب کعبه و قتل زید بن علی بن الحسین و یحیی بن زید و کشتن صد هاتن دیگر از احرار شیعه، و قرآن به تیر بستن و مست به محراب رفتن را در پی آورد؟ او سست تن به دست سفاکان و شهوت‌نشینان دیگری چون بنی عباس افتد؟

ابن ابی الحدید درباره امام نقل می‌کند که: «علی، ع، شریفی را بر سر غیر شریف، و عربی را بر عجم برتری نمی‌نهاد. با امیران و سران قبائل سازش نمی‌کرد - چنانکه ملوک می‌کنند. و از احدی استمالت نمی‌نمود. و معاویه در دست برخلاف این عمل می‌کرد.» (شرح نهج البلاغه، ج ۲/۱۹۷) نیز می‌گوید: «... کوفه هفت بخش داشت. به هنگام تقسیم مال، علی می‌گفت: رؤسای بخشها کجایند؟ پس آنان می‌آمدند و جواهرهای اموال و اتمعه را، به این سو و آن سو، می‌نهادند، تا هفت قسمت مساوی می‌شد. روزی، در ضمن تقسیم، قرصی نان زیاد آمد. علی فرمود: هفت تکه کنید و بر هر قسمتی یک تکه از آن نان بنهید!» (شرح نهج البلاغه ج ۲/۱۹۹-۲۰۰). این بود واقعیت زندگی امام، و مساواتگرایی فوق تصور او. دیگر هر چه گفته شود - در باره خوارج و دیگران - توجه است یا بهانه... ← «الامام علی صوت للعدالة الانسانية»، «الامام علی نبراس و متراس» و ← توضیح ۶۷»

۶۹ و ۷۰ [۵۴]. این سخنان - بر اساس متون تاریخ - با واقعیت نمی‌خواند. اینک به طور کلاما موجز بدانها اشاره می‌شود:

امام دوم، حضرت ابو محمد حسن بن علی بن ابیطالب، علیه السلام (۳-۵۵)

- ۱- درباره امام حسن مجتبی و اطلاع از تاریخ تحلیلی زندگانی و حکمت سیاسی وی، از جمله به این کتابها رجوع شود:
- ۲- صلح الحسن - شیخ راضی آل یاسین
- ۳- حیات الحسن - باقر شریف القرشی
- ۴- النذیر، ج ۱۰ - علامه امینی
- ۵- الامام السبط المجتبی - عبدالرزاق موسوی مرقم
- ۶- جهاد الحسن - قیسبسی عاملی
- ۷- الحسن بن علی، دراسة و تحلیل - کامل سلیمان
- ۸- کلمة الامام الحسن - سید حسن شیرازی.